



۲۰۲۱/۰۱/۰۱



شیر محمد ساپی

نقدی بر کتاب شورشیان آرمان خواه (علت اصلی "ناکامی" چپ)

تخلیص - ش. ساپی

از تصویر روی جلد آغاز میشود: "شورشیان آرمان خواه" و سبمل آن ها: روزبه و کیانوری . این جمله مؤلف در مقدمه: "از ۱۳۲۰ تا ۱۳۶۲ که آخرین سازمان مارکسیستی فروپاشید". بدین ترتیب سعی پنهان کتاب، که می کوشد جانب داری ننماید، آشکار می شود: آغاز حرکت ۱۳۲۰ است و پایانش ۱۳۶۲. این تاریخ تولد و زمین گیری نهایی حزب توده [ایران] است. چنان که از عنوان دوومش پیداست، به کاوش و بررسی علل شکست و ناکامی در ایران و به خصوص فروپاشی نهایی اش در دهه ۱۳۶۰ می پردازد، که مهمترین و ارزشمندترین خصوصیت آن است. (ص ۱۰) اما کتاب تا صفحه ۲۳۰، چیزی در بیان "علل" ناکامی در ایران ندارد و بیست صفحه گاه شمار رویداد ها در انتهای کتاب، همان تصور کلی از حضور چپ در ایران را به دست میدهد که متن کتاب تا صفحه ۲۳۰ - کمی مفصل تر به خواننده منتقل می کند. بدین ترتیب اگر به دنبال تاریخچه هزار بار تکرار شده چپ نباشیم و علل ناکامی آن را جستجو کنیم، کتاب در چهل صفحه پایانی اش معنی میگیرد. این بخش را هم مترجم، در مقدمه کتاب، در چهارده ماده و با افزوده هایی از خویش، خلاصه کرده است. در این فهرست ۱۴ ماده ای مقدمه کتاب، که در آن سایه های مؤلف و مترجم به هم آمیخته، به اصطلاح علل ناکامی چپ "علنی" شده است. از این قبیل:

الف - عوامل عمومی: که در ناکامی همه سازمان ها و گروه های چپ مؤثر بود، از جمله: **موقعیت جغرافیایی سیاسی** ایران و رقابت شدید قدرت های بزرگ در این سرزمین که باعث شد اتحاد شوروی نتواند مانند سایر نقاط دنیا از جنبش مارکسیستی در ایران پشتیبانی جدی به عمل آورد. (صفحه ۱۰)

بدین ترتیب معلوم میشود که (چپ) ایران در برداشت نهایی، **هنوزگمان می کند که نخستین علت ناکامی آنها کمبود "حمایتهای بیرون از مرز" بوده است.** دنبال کردن جهت این نگاه، آن "آرمان خواهی" مورد اشاره در عنوان کتاب را معنی می کند و برای پی بردن به سردرگمی علاج ناپذیر چپ وارداتی، کافی است به کمی پایین تر از نقل فوق نیز رجوع کنیم:

ب - عامل خاص: که خاصیت برخی احزاب و سازمان های مارکسیستی بود، از جمله: **وابستگی** و وابستگی سیاسی، ایدئولوژیکی و در نتیجه عملی برخی احزاب و سازمان های مارکسیستی به قطب های کمونیسم جهانی،

از شوروی گرفته تا چین و البانی، هم آنها را از درک نیازهای واقعی جامعه خود باز میداشت و هم در جامعه ای که طی چند قرن از نفوذ و دخالت بیگانگان در رنج بود، منزوی میساخت. (صفحه ۱۱)

سخن بالا، به طور کامل، با گفتار پیشین در تناقض است و میگوید علت ناکامی چپ، وابستگی و چشمداشت غیر متعارف از اتحاد شوروی، چین و یا البانی بوده است. بدین ترتیب از نظر مؤلف، اگر چپ ایران این همه به قطب های کمونیستی متوجه نبود، ناکام نمی ماند و در عین حال اگر قطب های کمونیستی چپ ایران را بیش از این پناه میدادند، باز هم ناکام نمی ماند. **آیا گمان نمی کنید که علت اصلی "ناکامی" چپ در ایران به همین پراکنده اندیشی های پایان ناپذیر مربوط می شود؟**

مترجم در صفحه ۱۱ یکی دیگر از علل "ناکامی" چپ ایران را، "سرکوب بی امان و بی رحمانه" از جانب حکومت ها عنوان کرده است. شاید هم چپ ایران منتظر بوده است که حکومت های ایران با "نوازش و مهربانی" جایی در تاریخ به آنها تعارف کنند. اگر علت برآمدن چپ در ایران و در بیش تر نقاط جهان، مبارزه با "استبداد زبان نفهم و سرکوبگر" و بازگرداندن "حقوق دموکراتیک مردم" است. پس چگونه علت برآمدن یک حرکت میتواند با سبب ناکامی آن برابر باشد؟

ضعف تئوریک - بسیاری از گروه های مارکسیستی یا اهمیت چندانی برای تئوری مبارزه قائل نبودند و یا به واسطه عمل گرایی و محدودیت های ناشی از آن، قادر به پرداختن به آن نمی شدند. در نتیجه گویی در تاریکی گام برمی داشتند. (صفحه ۱۱)

این ضعف تئوریک که گویی تا فصل علل ناکامی چپ در کتاب "شورشیان آرمان خواه" امتداد یافته است، علت آشکاری دارد: اندیشه مارکسیسم در جهان، تقریباً با ۲۰۰ منبع مشخص، یعنی مجموعه آثار مارکس، انگلس، لنین، کائوتسکی و ستالین و چند نام غیر عمده دیگر بیان میشود. حتی یکی از این ۲۰۰ منبع، تا انقلاب سال ۵۷، به فارسی نبوده است. پس اصولاً مارکسیست های ایران [و پیروان افغانی آنها] چگونه مارکسیست شده اند؟ و از بنیان ایدئولوژی شان از چه طریق آگاه شده اند؟ آیا بدون این منابع رهنمود عمل آنها، با خیال پردازی های شخصی شان برابر نمیشود و آیا حاصل خیال پردازی در "آرمان خواهی" همین ناکامی نیست؟

فقر فلسفه - درک سازمان های مارکسیستی در ایران از مارکسیسم جزم اندیشانه، قالبی و همراه با الگو برداری ساده اندیشانه از روایت های دیگران (مثلاً روایت روسی یا چینی) از مارکسیسم بود. و در میان این سازمان ها تفکر خلاقانه و شناخت عمیق شرایط جامعه ایران کمتر به چشم میخورد. (صفحه ۱۲)

چنین که کتاب می گوید، چپ وارداتی ایران نه فقط از ضعف تئوریک رنج میکشیده است، بل اصولاً به بنیان فلسفی باورهای خود نیز احاطه ای نداشته است. حاصل جمع این دو عامل، به زبان ساده، معلوم می کند که چپ ایران در حیات ۴۲ ساله مورد اشاره کتاب، در نا آگاهی و ندانم کاری مطلق و چنان که مقدمه نویس می گوید: در "جزم اندیشی ساده لوحانه" غرق بوده است و چون هیچ نشانه ای نداریم که این ناتوانی عمیق گریبان چپ وارداتی ایران را رها کرده باشد، زیرا هنوز هم آن ۲۰۰ کتاب منبع شناخت مارکسیسم به فارسی موجود نیست، پس کل کتاب شورشیان آرمان خواه و برداشت مقدمه نویس آن نیز می تواند تابعی از این نا آگاهی گسترده باشد و شاید هم چندی دیگر معلوم شود که دلایل کتاب بر ناکامی چپ در ایران و افزوده های مقدمه نویس بر این دلایل، همه نشانه دیگری بر نا آگاهی وسیع چپ ایران بوده است.

ج - عوامل ساختاری : نویسنده در تحلیل های خود در مورد ناکامی چپ تنها ستالینسم را مورد انتقاد قرار داده، اما به

نقد مارکسیسم به طور کلی پرداخته، اساس نظریه مارکسیسم را در خود پویی ناگزیر تاریخ، مبارزه طبقاتی، نقش طبقه کارگر در انقلاب و در نهایت گذار ناگزیر به سوسیالیسم مورد مناقشه قرار نداده و در نتیجه از همین رویکرد به نقد تئوری و عمل گروه های مارکسیستی در ایران پرداخته است (صفحه ۱۲)

این دیگر نهایت شوخ طبعی مترجم است و مولف را، که به نقد ساختاری مارکسیسم نپرداخته، توبیخ می کند. **کاش مترجم خود بر این ساختار می تاخت، تا ببینیم در عین بیگانگی اندیشه مارکسیسم و در حالی که هیچ مطالعه ای در آن منابع اصلی میسر نبوده است چگونه به رد ساختار آن موفق میشوند. ناسالمی روشنفکری کم مایه و پریاهوی ایرانی [افغانی]، از همین "ورم های" بیمارگونه پدیدار میشود.**

مواضع رادیکال ضد غربی و ضد آمریکایی جمهوری اسلامی، مارکسیست ها را، که منادی مبارزه با امپریالیسم بوده اند، خلع سلاح کرد. (صفحه ۱۱)

گمان ندارم در جنبش چپ جهان، نظیر این نوشته، که آشکارا از عدم شناخت ابتدایی ترین اصول مبارزه اجتماعی حکایت می کند، منتشر شده باشد. تاکنون گمان کرده ایم که تظاهرات رادیکال نزد حاکمیت، بهترین شرایط مطلوب برای موفقیت جنبش چپ را تأمین می کند. اما چنان که خواندیم چپ وارداتی ایران رادیکالیسم جمهوری اسلامی را از عوامل ناکامی خود شمرده است، آن هم در حالی که پیشتر یکی دیگر از علل ناکامی چپ در ایران را سرکوب وسیع به وسیله همین دولت رادیکال دانسته اند. کدام خطا را وسیع تر بگیریم: تشخیص رادیکالیسم در جمهوری اسلامی و یا بهانه کردن این رادیکالیسم برای توجیه شکست تاریخی چپ وارداتی را؟

چنین است که کتاب "شورشیان آرمان خواه" نیز دنباله اسناد آشفته ای است که چپ وارداتی ایران در حیات خود منتشر کرده است. با این همه حتی اگر متن نشاط آور بالا را بپذیریم، حداکثر شامل دولت جمهوری اسلامی، یعنی پنج سال از دوران ۴۲ ساله حضور چپ وارداتی در ایران میشود. نمی توان این فرض را به تمام دوران حیات چپ ایران تعمیم دهیم. زیرا در آن صورت چنین مواضع رادیکالی را به اعلیحضرت نیز بخشیده ایم. پس چرا چپ ایران در دوران پیش از انقلاب، که "رقیبی" چون جمهوری اسلامی نداشته است در معرفی خود به عنوان یک نیروی رادیکال، ناموفق بود؟ ساخت طبقات اجتماعی در ایران - دست کم در تاریخ معاصر ایران، شهرها همواره مرکز جوش هر گونه فعالیت سیاسی و انقلابی بوده و روستاها، به سبب عوامل تاریخی و جغرافیایی متعددی، از جمله پراکندگی، عقب ماندگی و وابستگی به نظام اربابی، فاقد شرایط و روحیه سیاسی و انقلابی بوده اند. در نتیجه مبارزان انقلابی می بایست فعالیت خود را در شهرها متمرکز سازند که بیشتر در دسترس نیروهای سرکوبگر حکومتی بود. (صفحه ۱۰)

مطلب بالا دیگر واقعاً مصداق بهانه "زمین کج" برای رقصنده ناتوان است. بر مبنای این ادعا، ترکیب اقلیمی و زیستی مردم ایران، مزاحم قهرمانان جنبش چپ وارداتی ایران بوده است. پس این پرچم داران چپ، خود از کدام شرایط زیستی و اقلیمی برخاسته بوده اند و چگونه یک نیروی پیشاهنگ، بدون شناخت شرایط عمومی سرزمین خودی، با هیاهوی بسیار به میان تاریخ می جهد و داعیه رهایی و رهبری مردمی را پیش می کشد، که حتی با ترکیب طبیعی و اجتماعی آنها نیز آشنا نیست؟ اگر ما این اشاره کتاب را به عنوان یکی از علل ناکامی جدی بگیریم، آنگاه تمام حضور چپ در ایران به قهرمان بازی و سرگرمی نوجوانانه شبیه تر و از صورت مسئله بررسی های اجتماعی خارج میشود. کاش مؤلف و مترجم کتاب، در عین حال خواننده را راهنمایی می کردند که چگونه باید ترکیب اقلیمی و زیستی این سرزمین را تغییر داد، تا حرکت های چپ احتمالی آتی بی جهت نیروی خود را در این سرزمین، که گویا هیچ مناسب تحرک چپ نیست، هدر ندهند.

باری، حاصل بررسی علل ناکامی چپ ایران، در ۴۰ صفحه پایانی کتاب به وضوح اعلام میکند که **چپ ایران تقریباً در هیچ زمینه‌ای، نه عینی و نه ذهنی، نه از نظر محتوایی و نه عملی، مسئولیت تاریخی خود را تشخیص نداده و توانایی طی راهی که خود گزیده بود، نداشته است.** آنها، چنان که کتاب می‌گوید، فلسفه و تئوری نمی‌دانسته‌اند، قادر به جذب اعتماد عمومی نبوده‌اند، چشم به پشتیبانی قدرت‌های بین‌المللی داشته‌اند، از شرایط اجتماعی و اقلیمی سرزمین پدری سردر نمی‌آورده‌اند، پایگاه طبقاتی تشکیلات شان عقیم بوده‌است، زبان گفتگو با مردم را نمی‌دانسته‌اند، خصلت‌های انقلابی نداشته‌اند، ستالینسم بر تفکر گروهی آنها حاکم بوده‌است، در پیوند سازمان‌ها با یکدیگر و با دیگر عناصر مبارز در لایه‌های پیشروی اجتماعی ناموفق بوده‌اند و بالاخره عنصر مقاومت در برابر فشارهای دشمن در میان آنها ضعیف بوده‌است. بدین ترتیب سوال اصلی این است که: **مردم و تاریخ معاصر ما به این مجموعه ناتوان و ناآگاه چه وامی دارند و به کدام دلیل باید آنها را مبارزان راه ترقی و پیشرفت بدانند** و اینک که به نظر مؤلف کتاب، چنین حرکتی برچیده شده‌است، **پس نباید خدا را شکر کنند که از شر این مجموعه ندانم‌کار، با هر صورت و نامی که بوده، بالاخره خلاص شده‌اند؟**

اما نه سال کار - چنان که مؤلف آن میگفت - برای تدوین چنین کتاب کم‌مایه‌ای، که همان به کار پایان‌نامه‌ها می‌خورد، نشان میدهد که با محقق‌آگاه و حرفه‌ای مواجه نیستیم. با این همه کتاب "شورشیان آرمان‌خواه" به خاطر صراحت سازنده‌ای که در بخش "حزب توده و انقلاب" به کار برده، شایسته هر گونه ستایش است. بدون این بخش، کتاب "شورشیان آرمان‌خواه" سیاه مشق دیگری در تکالیف دبستانی ایران محسوب میشود. پایان

مأخذ: ناریا - نشریه قرن بیست و یک، شماره ۱۱-۱۲ - سنبله ۱۳۸۰

<http://www.naria.info/view/0.aspx?id=807>



[برای مطالب دیگر شیر محمد سایی، بالای عکس کلیک کنید](#)